



او در آخر خاطرنشان کرد: فیلم‌های بدتر از «قطار سریع‌السیر» هم وجود دارد، اما شما می‌توانید به دنبال فیلم‌های بهتر بروید و استعداد‌های جذاب آسیایی این گونه از فیلم‌ها را تماشا کنید. استعدادهایی مانند یوشی سودارسو، که بازی کوتاه او در نقش «هیر یوکی سانادا» جوان از نیمی از گروه ستاره‌های فیلم‌های هالیوودی جذاب‌تر است، دیگر استعداد‌های ثبت شده ژاپنی-آمریکایی مانند ملسی اوکا و کارن فوکوهرا که از استعداد‌های درخشان سریال «The boys» هستند، به طرز متحیرکننده‌ای از شلوغ‌کاری و کارهای اضافه در ایفای نقش، دوری می‌کنند. امیدوارم که در آینده، همه این بازیگران با استعداد به جای قرار گرفتن به عنوان نقش مکمل یا دست‌چندم در مقلید شخصیت‌های ویرانگر و وسترن فیلم بتوانند نقش‌های پررنگ‌تر و پخته‌تری نسبت به فیلم «قطار سریع‌السیر» بازی کنند.

مت زولر سیتس ویراستار و منتقد سینما اظهار کرد: فیلم «قطار سریع‌السیر» یک فیلم اکشن است که به راحتی می‌توانست در قالب یک نیم‌ساعت باشد و لقب جواهر نیز همانند نیم‌ساعت به نظر می‌رسد. داستان این فیلم در سراسر ژانر اتفاق می‌افتد، اما بیشتر فیلم با پرده سبز فیلمبرداری شده است و منظر شهری و حومه‌ای که قطار از آن عبور می‌کند عمدتاً مینیاتوری و سی‌جی‌ای است. شخصیت‌های آن نیز آگاهانه به صورت کمیک و تزلزل هستند. کاراکترها، جلی‌ها و با افراد خشن همگی مرتبط به ذیاب‌جنایت هستند، و با اکثریت نسبت به یکی از شخصیت‌های دیگر کینه دارند یا مورد کینه قرار می‌گیرند و سعی می‌کنند تا از عواقب اعمال گذشته فرار کنند. شخصیت‌ها اغلب داستان‌های غم‌انگیز و احساساتی دارند و یا صرفاً بدخواهانه رفتار می‌کنند. اکثر آن‌ها پر حرف‌هایی هستند که با هر کسی که مسلح را به سمت سرشان بگیرد و دستور ندهد مجامله می‌کنند. لحنی که در فیلم قلب‌لست و کم‌دی سیاه‌فیلم شباهت‌هایی به فیلم‌های کوننتین تارانتینو در اوایل دهه نود دارد.

منوله درگیس منتقد از نیویورک تایمز نوشت: فیلم «قطار سریع‌السیر» هیچ ایده‌ای فراتر از یک سری اشکال هندسی و ظاهری ندارد و ماتور سطحی فیلم مثل حرکت در یک اتاق بسته است. این بدان معناست که جز اینکه ظاهر بیت چقدر خوب به نظر می‌رسد و خشونت چگونه در فیلم موج می‌زند، چیز زیادی برای فکر کردن وجود ندارد. یقیناً بسیاری از انرژی خلاقانه در این فیلم صرف یافتن راه‌های مختلف برای مردن آدم‌ها شده است. این که این کاراکترها چگونه همدیگر را به کشتن می‌دهند، برخی با شمشیر می‌میرند، برخی مسموم می‌شوند و برخی دیگر از طریق انفجارها یا ضرباتی که آن‌ها را مارپیچی می‌کند، می‌میرند. گامی یک مرده با چاقو بریده می‌شود و دیگری به گردنش شلیک شده می‌شود، دیگری بی‌هوشه تالش می‌کند فواره خونینی را که مانند آبی از چشمه می‌جوشد، از بین ببرد.

او ادامه داد: قرار نیست مخاطب درگیر این فیلم شود چرا که بیشتر شخصیت‌ها کمک‌های یکبار مصرف و قلیل تعویض هستند که قبل از اینکه به طور اجتناب‌ناپذیر توسط شخص دیگری با تفنگ‌ها و مغزهای بزرگ‌تر نابود شوند، چند مدتی را دور خودشان می‌چرخند. همانطور که از داستان آن انتظار دارید، بسیاری از این افراد زیر دست با تفنگ‌های دستی و با ندادن در اندازه‌های مختلف به ضرب گلوله کشته می‌شوند، شخصیت‌ها از بین می‌روند، خرد می‌شوند و نابود می‌شوند. یک مرد نیمه از صورت خود را از دست می‌دهد-بگ-بگ-ها-ها...

ریچارد روبر منتقد سان تایمز نوشت: همان قدر که من عاشق سکس‌های اکشن خلاقانه و خون‌پاشیده در اکشن-کم‌دی وحشیله و سرگرم‌کننده «قطار سریع‌السیر» دیوید لیچ بودم، به همان قدر که از بازی پر قدرت برد بیت لذت بردم، کار گروهی فوق‌العاده و موفق‌شان را نیز تحسین می‌کنم. علاوه بر بازیگران بسیار با استعداد، چیزی که بیش از همه من را خیره کرد این بود که زاک اولکوویچ، فیلمنامه‌نویس، با کار روی رمانی غنی و درخشان از کوتارو ایساکا (منتشر شده با عنوان «هاریا بیتل» به ژاپنی و «قطار سریع‌السیر» به انگلیسی) فیلمی بسیار هوشمندانه ساخته است که می‌تواند قوس‌های داستانی کلملی را برای آن‌ها خلق کند که با تعداد زیادی از کاراکترهای مختلف و با تک‌خط‌های پر زور و بیرق و سریع و همچنین با هزاران سورپرایز خارق‌العاده و طنز سیاه و خنده‌دارش درست در تیراژ پایانی پر شده است. برخلاف بسیاری از فیلم‌های اخیر، فیلم «قطار سریع‌السیر» از همان ابتدا عجیب بودن خود را تصدیق می‌کند و در عین حال موفق می‌شود تا نقاط زیادی را به شیوه خلاقانه به هم متصل کند.

«بیدی باگ» با بازی برد بیت به عنوان یک قاتل کهنه‌کار است که به تازگی پس از وقفه‌ای به کار و زندگی سلق خود بازگشته است. لقب جدید او «بیدی باگ» است، زیرا خودش می‌گوید در تمام زندگی‌اش باید شناسی رویه روبرو بوده است و ظاهراً کفش‌دوزک هابراش خوش شناسی را به هم راه می‌آورند!

فروش اثر خود از هالیوود به دست می‌آورد حساب کند و به عقابت آن امیدوار باشد.

او همچنین فکر می‌کند که اظهار نظر لیچ پهلای بود برای روش نخ‌مای هالیوود در برهه‌های اخیر از منابع آسیایی، کنار گذاشتن اکثر آسیایی‌ها در آن و انتخاب بازیگران سفیدپوست، سیاه‌پوست و لاتین تبار و پیروزی در بازی تنوع‌نژادی.

آنوکی ادامه داد: متأسفانه مردم کشورهای آسیایی به دیدن فیلم‌هایی با بازیگران تمام آسیایی عادت کرده‌اند، بنابراین وقتی فیلم‌های آسیایی به فیلم‌هایی با دو دهه کلان تبدیل می‌شود، دیدن ستاره‌های سفید، سیاه و لاتین تبار در فیلم برایشان یک تنوع هیجان‌انگیز است. در مقابل، آسیایی-آمریکایی‌ها که هنوز تشنه دیده شدن، شنیده شدن و درک شدن در کشور خود هستند.

اریک فرانسیسکو منتقد سینما از اینورس نوشت: این فیلم تمام دستورعمل‌های سرگرم‌کننده بودن را دارد و تا حد زیادی هم با رقص اکشن دلپذیر موفق می‌شود تا ما را سرگرم کند، اما در واقع آنقدر که انعامی‌کننده هوشمندانه نیست و آنقدر هم که باید هیجان‌انگیز باشد، نیست. مشکل دیگر علاقه‌بی‌وقفه هالیوود به لوکیشن‌های آسیایی، پارک‌های تفریحی یک بعدی از چراغ‌های نئون، یا کوزا، طلسم‌های انیمه، و آثار پر طرفدار کارتون که پاپ است.

آسیایی برای نقش‌ها، قدرت کار ایزاکا را ثابت کرد. زیرا این داستانی بود که می‌توانست از نژاد فراتر رود.

همچنین دیوید لیچ اشاره کرد که در پیش تولید فیلم قصد تغییر لوکیشن فیلم را نداشته است، اما در نهایت تصمیم مبنی بر این شد که به دلیل جذابیت‌های بین‌المللی لوکیشن اصلی ایساکا، فیلمبرداری در شهر توکیو ژاپن حفظ شود.

پس از صحبت‌های کارگردان فیلم، همه‌های دیواره مبتنی بر بهانه‌تراشی برای نابرابری سمت او وارد شد.

جانامونجی از ای.اس.ای.ام به بازتابی و معرفی نادرست آسیایی‌ها در فیلم اشاره کرد و در پاسخ به اظهار نظر لیچ گفت: به نظر می‌رسد که امتیاز سفید پوست بودن بهانه‌ای را برای توجیه محرومیت‌ها فراهم می‌کند.

اریک فرانسیسکو یکی دیگر از منتقدان مجدداً اشاره کرد که نویسندگان ژاپنی و بیشتر مخاطبان در آسیا، صنعت فیلمسازی منحصر به فرد خودشان را دارند و از این موضوع لذت می‌برند. آن‌ها برای تماشای خارجی‌ها به هالیوود می‌روند.

گای آنوکی، مؤسس شبکه اکشن رسانه‌ای از بیانیه ایساکا برای آمریکایی‌های آسیایی انتقاد کرد و گفت: چه فروش شرم‌آوری می‌شود حدس زد که او بیشتر علاقه‌مند است تا پولی را که برای